

نوشتن شکلی از زندگی است

# اثر

## ۷۵۹

الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.  
الف پنجشنبه هر هفته در [gerishna.com](http://gerishna.com) منتشر می شود.  
الف شماره ۷۵۹ همزمان با جلسه ۸۵۹ انجمن منتشر شد.  
این شماره الف ۲۱ آبان ۱۳۹۴ در گراش منتشر شده است.  
آثار خود را به ایمیل [gerash@gmail.com](mailto:gerash@gmail.com) برای الف بفرستید.

محمد خواجه پور، فرزانه استوار، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان  
اعضای دوره ۳۰ گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.  
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است.

صدای بوسه‌ای نا آشنا  
از دهانی  
که دروغ را می‌جود تلخ تلخ  
تف می‌کند  
پسماندهای روحش را  
بر صورت من

این دهان پر عفونت من است  
بر چهره تو  
که با هر صدای بوسه‌ای  
کابوسی می‌شوم  
در رختخواب زن‌هایی که خواب را  
می‌فهمند  
که هم خوابی را می‌فهمند و درست میان یک فنجان  
سیب می‌شوند  
می‌میرند  
در طعمی که سخت قورت داده می‌شود.

سیب می‌شوم  
میان انگشت‌های تو  
هیس می‌شوم  
بر دهانم  
غرق می‌شوم  
نه می‌هراسم  
نه می‌هراسم از خواب‌هایی که بر من حرام شده‌اند  
و جنس لزج خواب  
همچنان که بر تنم می‌لغزد  
نه می‌خندم  
نه می‌گریم  
من فریاد می‌شوم  
و جهان را دوباره می‌کشم  
سرشار.

سحر السادات حدیقه

۹۴/۸/۱۱

یک عده به شعرهای ما شک دارند  
 یک عده به باران خدا شک دارند  
 امروز که چشم آسمان بارانی ست  
 هر جا بروی برنج و ماشک دارند

مصطفی کارگر

بارون رو خونه‌ی ما، با زجر و شادی توأمه  
 کودکیمون پر از نشاط، ولی بابام پر از غمه  
 خدایا بارون شما... بابام چشاش کنج اتاق...  
 دیوارا و سقف اتاق، وجب وجب پر از نمه

شهرام پورشمسی

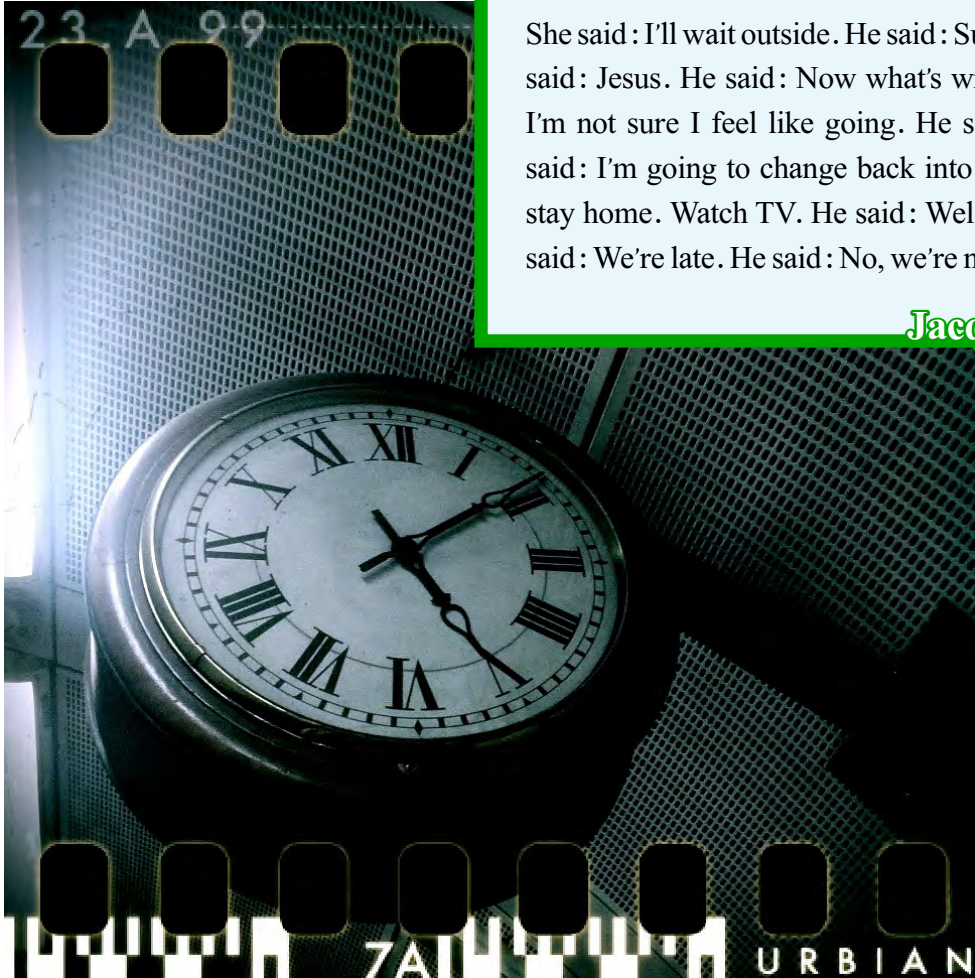


## Departure

She said : We're going to be late. He said : We've got plenty of time. She said : Do you even know what time it is? He said : Soon enough. She said : You always do this. He said : You're the one who always does this. She said : I'll wait outside. He said : Suit yourself. She said : Jesus. He said : Now what's wrong? She said : I'm not sure I feel like going. He said : Great. She said : I'm going to change back into sweatpants and stay home. Watch TV. He said : Well I'm ready. She said : We're late. He said : No, we're not.

Jacqueline Doyle

100wordstory.org



# حرکت حرکت حرکت

زن گفت: دیرمون میشه. مرد گفت: وقت زیادی داریم. زن گفت: اصلا می‌دونی ساعت چنده؟ مرد گفت: هنوز زوده. زن گفت: همیشه همین کار رو می‌کنی. مرد گفت: تویی که همیشه همین کار رو می‌کنی. زن گفت: بیرون منتظرم. مرد گفت: هر جور دلت می‌خواد. زن گفت: خدایا! مرد گفت: دیگه چی شده؟ زن گفت: انگار حوصله ندارم پیام. مرد گفت: عالیه. زن گفت: می‌خوام لباسم رو عوض کنم و خونه بمونم. تلویزیون تماشا کنم. مرد گفت: خب من آماده‌ام. زن گفت: دیرمون شده. مرد گفت: نه، نشده.

چکیده و لینک دوپیل - ترجمه و ارائه به مادر

گرام خونه همسایه بود که داشت صدای آوازی رو می ریخت تو کوچه و در و همسایه: «الف می گم ابروت کمونه ای کمون ابروی من...»

\* \* \*

نوشین خانوم که داشت یه بچه ریقوی لخت سه ماهه که از ونگ زدن صورتش سرخ شده بود رو عوض می کرد و هی قربون صدقش می رفت: «دو دو دو لی لی لی گلی جونم دوباره تو خودت شاشیدی. الهی خاله قربون اون شاشت بشه. «یه هو یه کهنه که کنار دسش بود پرت کرد طرف در و داد زد: «الهی جیز جیگر بزنی جعفر تخم سگ! معلومه تخم و ترکه همون بابای حرومزادشه که از چار سالگی داره چشم چرونی می کنه». تکه پارچه کنار دیوار بی حرکت افتاده بود ولی رو دیوار سفید یه لکه قهوه ای بود که بد جوروی توی چشم می خورد.

چشاشو که وا کرد هنو اونجا بودش با پیرهن سفید که جفت جعفر نشسه بود. مٹ بازی های بود که همیشه با سمیرا می کرد اما این بار راس راسکی بود. نوشین خانوم بالا سرش خرچ خرچ قند می سابوند و آخونده هم خطبه غغد و می خوند: «دوشیزه گلنار جوادی برای دومین بار آیا بنده...». همه دورش حلقه زده بودن. ترس ورش داشت اما چشمش که به شیرینی های رو سفره می افتاد قند تو دلش آب میشد. جعفر خواست که نک انگشتاشو بگیره اما خوشش نیومد و دستش و کشید کنار. نگاهی بهش انداخت و از حرص پلکاشو رو هم گذاشت.

دسش تو دس خاله عرق کرده بود. زبری خشت کف پاهاش رو قلقلک می داد. اگه این همه خون و جرم ازش نمی رفت قش قش می خندید. از تنش بوی ترش عرق بلند میشد. داشت گریهش می گرفت. نفس و تو سینهش حبس کرده بود و به خودش فشار می آورد. قابله هن و هن کنون در حالی که نفس گندش رو میریخت رو صورت گلنار، دندوناشو به هم فشار می داد و تند تند باهاش حرف می زد: «داری چکار می کنی؟... فقط وقتی زور بزنی که درد داری... اینجوری دیگه واسه چارباد جونی واست نیمونه... حالا!... حالا!... زود باش!... بچه رو خفه

کردی... با توام!... یا حضرت عباس!... خدا به دادت برسه» یهو سرشو بالا کرد و داد زد «یکی یه کوزه خشک بیاره یه کوزه خشک...» حرفش هنو تموم نشده بود که جعفر کوزه به دست پرید تو اتاق.

- «گه می خوری! حالا می خوای سر من هوو بیاری. نشونت میدم. بی خود نیس خاله نوشین می گفت اینم مٹ بابای حرومزادش از بچگی چشم چرونی می کرد.»  
 - «تخصیر خودته من بچه می خوام اگه خودتو خراب نکرده بودی مگه مرض داشتیم که اینهمه پول بی زبونو بریزم تو گلوی لامصب شما زنا که هیچ وخت هم سیرمونی نداره.»  
 - «حالا مردم این همه توله پس انداختن چه گلی به سرشون خورده که من واست بچه بزام»  
 - «اگه این توله ها پس نیافتاده بودن الان توی ماده سگ هم اینجا نبودى که زبونتو واسم دراز کنی» - «من که از خدامه اینجا نباشم و هر چی زودتر بمیرم ولی تا من زنده م نمیزارم تو زن بگیری»

خاله وقتی بهش گفت که جعفر رفته سمیرا رو گرفته داشت سبزی ها رو سر حوض آب می کشید. هیچی نگفت فقط دستاشو با لباسش خشک کرد و رفت تو مطبخ و بعد شمدشو انداخت روسرش و همون دم غروبی از خونه زد بیرون. هوا حسابی تاریک شده بود که نعش چاقو خورده ی گلنارو آوردن خونه.

\* \* \*

مرده همینطور که کله اش رو عقب جلو می برد داشت با دهن پر از خرما یاسین رو زیر دندوناش می جویید.

اسماعیل فقیهی

هیچ وقت یاد نگرفتم مَث آدم به کسی  
دلداری بدم، دلداری درست و حسابی  
و بدون دروغ گفتن محاله.

بوی تن ات به آسمانم می برد.  
توله سگ خب برو دوش بگیر، بیهوش شدم  
واسه چن دقیقه.

شاهپر

کم کم دارم به این نتیجه می رسم که آدم ها فقط  
دو دسته ان:  
یا بی شعورن، یا خیلی بی شعورن.



## ها کردن

نویسنده: پیمان هوشمندزاده

ناشر: چشمه

موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴

تعداد صفحه: ۸۸

قطع: رقعی

نوع جلد: شومیز

تاریخ نشر: ۱۳۹۳

نوبت چاپ: ۱۲

محل نشر: تهران

شمارگان: ۱۵۰۰

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



«ها کردن» مجموعه‌ی چهار داستان کوتاه و بلند پیوسته است از نویسنده‌ای که پیش از نویسندگی بودن، عکاس مطبوعات بوده و برنده‌ی جوایز عکاسی. داستان اول، پیش از شروع طوفان است و راوی که مردی است لجباز، ناتوان در برقراری روابط اجتماعی و میخ‌کوب‌شده در برابر تلویزیون، ضمن روایت آنچه در تلویزیون می‌بیند، گزارش‌های درهم‌ریخته‌ای از عادات متفاوت

خود و همسرش، تضادها و اختلافات‌شان می‌دهد. در داستان‌های بعدی مقابل روایت‌های بُریده‌بُریده اما منظمی قرار می‌گیریم از افکار و توهم‌های راوی پس از جدایی‌اش از همسر.

اگر بگذریم از مضمون تکراری و ساده‌ی مجموعه، خواندن‌اش به خاطر لحن طنزش، درهم‌آمیزی واقعیت و تخیل، تکنیک روایت در روایت و پرش‌های به‌موقع ذهن پریشان و مالیخولیایی راوی، تجربه‌ی خوبی می‌تواند باشد.

عارف‌ه‌رسولی‌نژاد

آن گوشه‌ی دنج زیر قفسه‌ی  
بلند خواب دیدم آمده‌ای با  
کیف چرم قهوه‌ای‌ات که در  
آن یک قلم سرفلزی و دوات  
بود. بیدار شدم تنها بودم؛  
آن گوشه‌ی دنج تو را جستجو  
کردم. تو مثل حقیقت در  
آن کتاب‌های کهنه متکثر  
شدی. در بیداری من تو این  
گونه هستی؛ هستی.



hourierah

اپنستاگردی



gerishma.com

aleph.ir

جلسه‌ی این هفته با حضور محمد خواجه‌پور، شهرام پورشمسی، طاهره ابراهیمی، طیبه صادقیان و فرزانه استوار برگزار شد.

اولین اثری که در جلسه خوانده می‌شود شعر طاهره ابراهیمی است.

جلسه با صحبت در مورد شعر طاهره ابراهیمی آغاز شد. تکرار قافیه بیت‌های سوم و پنجم از جمله نکاتی که به آن اشاره شد. استفاده از لحن محاوره‌ای و ترانه برای یک شعر مذهبی جلب توجه می‌کرد.

شعر خروس از محمد خواجه‌پور را با صدای خودش می‌شنویم. در مورد اسم شعر به نظر اعضا به زمان شعر که دم صبح یا همان خروس خوان است، اشاره دارد. علی اکبر شاه محمدی در واتساپ می‌نویسد: «خروس را می‌شود مظهر سحر خیزی و مردانگی گرفت و با توجه به کلمات رختخواب و بی‌شلوار ایستاده در شعر شاید از جاع به بی‌حیایی هم داشته باشد. و چنین به نظر می‌رسد که مردی بی‌حیا را خواسته نشان بدهد که از فلاکت به صرافت افتاده است. دست‌هایت را شسته باشی و مسواک، هم شاید اشاره به گناه‌آلود بودن خود دارد. گناهی که با وسواس شستن دستها همراه است و مسواک شاید کنایه از پاک کردن دهانی که آن هم نقش آلودن به گناه را داشته است. من کلا از بافت شعر خوشم اومد.»

شعر امید کاذب اثر مهدی فتاحی. به نظر اعضا شعر محور عمودی خوبی دارد و نسبت به کارهای قبلی شاعر قوی‌تر است. شعر بیشتر فنی است و شاعر بیشتر به چینش کلمات دقت داشته تا مضمون. روی اسم شعر صحبت شد که به نظر برخی اعضا شاید میشد از کلمه‌ی بهتری به جای کاذب استفاده کرد، چون مفهوم را می‌رساند ولی به فضای شعر نمی‌خورد. خود شاعر هم که گزارش

آنلاین را دنبال می‌کند می‌گوید که نصف شعر در اسم آن آمده است.

محمد خواجه پور در واتساپ می‌نویسد: فتاحی در این مدت پیشرفت خوبی داشته و در مسیر رو به جلو داره حرکت می‌کنه. من مسیرش رو با خانم انصاری مقایسه می‌کنم هر دو تا هم به خاطر خواندن شعرهای خوب است که لحن‌شان شعر به شعر بروزتر شده است. همین شعر را به شعر چند ماه قبل او مقایسه کنید در هر دو سعی شده جنبه‌ای شاعرانه از اصطلاحات معماری و مهندسی گرفته شود. این استفاده در شعر جدید به لایه‌های پایین‌تر رفته است هر چند باز هم باید درونی‌تر شود. شعر همچنان شکل مصنوعی و چیده‌مانی را دارد تا به بیت پایانی برسد و بعد تمام بیت‌های قبلی توجیه شود. بهتر سعی کند کم‌کم سوار زبان شود و بگذارد احساس‌اش آزادتر در شعر جریان پیدا کند. به نظرم یک ضعف تالیف هم در بیت پایانی وجود دارد و در واقع به جای نانوا باید نانوایی بیاید. چون در خیابان‌های شهر به دنبال نانوایی می‌گردند نه نانوا.

داستان ترجمه‌ی این هفته «نگاه به یک تصادف» نوشته‌ی مایک ایرکنز است که با ترجمه‌ی راحله بهادر می‌خوانیم. روی کلمه‌ی نشر صحبت شد که به نظر اعضا بهتر بود از کلمه‌ی پخش شدن استفاده می‌شد. عبارت «Into the ether» که در سطر اول آمده بود جای بحث بود. برداشت بیشتر اعضا یک فضای بیهوشی بود. یا از حالت بیهوشی در آمدن.

یادداشت‌های سه و بیست و یک دقیقه و کتابخوانی و اینستاگردی هم خوانده و دیده شد. به نظر اعضا در مورد معرفی کتاب این هفته و با توجه به سابقه‌ی انتخاب‌های خوب مترجم، احتمالاً کتاب خوبی است.

جلسه‌ی ۸۵۸ در ساعت ۱۷ و ۳۸ دقیقه به پایان رسید.

